

دوفصلنامه ادبیات حماسی، دانشگاه لرستان
سال دوم، شماره‌ی اول، پیاپی سوم، بهار و تابستان ۱۳۹۴
صفحات ۱۰۳-۱۲۶

تحلیل تأثیر شاهنامه بر زبان و مرام گُره‌های بویراحمد و ممسنی

محمدحسین کرمی^۱
محمدصادق صابری^۲
عبدالواحد صابری^۳
نصیب‌اله الوندی‌فر^۴

چکیده

از دیرباز کتاب ملی ایرانیان و گنجینه‌ی تو در تو و بی‌انتهای حکمت و کارخانه‌ی بی‌بدیل انسان‌سازی، شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی، از جهات مختلف هر خواننده و شنونده‌ای را به شگفتی و تدبّر و تعمق واداشته است، تأمل در مرام‌ها، نام‌ها و آیین‌های جامعه‌ی ایرانی و غیرایرانی نشان می‌دهد شاهنامه و «شاه‌نامه‌ها» در دوره‌های مختلف میان همه‌ی اقوام پارسی زبان و پارسی خط و حتّی ملت‌های غیرپارسی زبان و پارسی خط به دلایل بسیاری، به شکل‌های مختلف تأثیراتی فراوان داشته است و یکی از مقبول‌ترین آثار در ادبیات جهان بوده است. از جمله‌ی این اقوام که به نظر می‌رسد تأثیر این مرام‌نامه‌ی پهلوانی بر آنها بیشتر از دیگر اقوام بوده، گُره‌های بویراحمد و ممسنی است که ما در این مقاله گوشه‌ای از این تأثیر را بیان و تحلیل می‌کنیم. نتیجه‌ی تحقیق نشان می‌دهد، که شاهنامه‌ی حکیم فردوسی در مرام مردم، نام‌جای‌ها و نام زنان و مردان تأثیر بی‌چون و چرا داشته است، این تأثیرگذاری در حدی است که گویی پهلوانان شاهنامه برخاسته از مردم این مرز و بوم هستند.

کلید واژه‌ها: شاهنامه‌ی فردوسی، فرهنگ، بویراحمد و ممسنی، قوم گُره، نام‌های ایرانی، نام‌های شاهنامه‌ای.

۱ - استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز، mh.karami@yahoo.com

۲ - دانشجوی کارشناسی‌ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز، (نویسنده مسئول) msadegh_saberi@yahoo.com

۳ - دانشجوی کارشناسی‌ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز، abdolvahed1992saberi@gmail.com

۴ - دانشجوی کارشناسی‌ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی، nasib.alvandi@gmail.com

دریافت مقاله: ۹۴/۲/۵، پذیرش مقاله: ۹۴/۵/۲۸

مقدمه

شاهنامه حکیم فردوسی بر همه حوزها و شاخه‌های زندگی ملت ایران تأثیرات مثبت آشکار، نیمه آشکار و حتی ناآشکاری گذاشته است. این اثر شناخته‌ترین کتاب پارسی بوده، در حافظه و سینه مردان و زنان ثبت و در همه جا و همه وقت بیت‌هایش بر زبان‌ها جاری بوده است و در دل‌ها ساری. این دریای بی‌انتهای حکمت، پندها و حکمت‌هایش در چشم و گوش خرد و تجربه، بی‌خردی‌ها و بی‌تجربگی‌ها را بینا و شنوا می‌کرده و در لحظات خاص که این لحظات هم بسیار بوده حضور می‌یافته و از زبان خردمندان خوش سخن، آرامش، اعتدال، زیبایی، آگاهی، پشیمانی، شور و دیگر حالات را بر این لحظه‌ها و صحنه‌گردانان این لحظه‌ها مستولی می‌کرده است و اندک اندک و با تکرار درس انسان‌سازی انسان را آن گونه که بایسته و شایسته است، می‌آموخت. علاوه بر این از بُعد هنری و زبانی نیز از اهمیت شایانی برخوردار است به طوری که نیکلای مار از بنیان‌گذاران ایران‌شناسی و شاهنامه‌پژوهی در یکی از نامه‌هایش خطاب به چایکین ایران‌شناس روس می‌نویسد: «شاهنامه اثری است که آفتاب نظم فارسی در آن به وجه کمال و ترقی رسیده؛ منظومه‌ای است که آن را می‌توان گنجینه فصاحت زبان فارسی نامید. این کتاب تا زمانی که این عالم برپاست، باقی خواهد ماند و راهنمای شعرا و نویسندگان خواهد بود.» (مؤخر، بارتایا، ۱۳۹۲: ۱۵). شاهنامه فردوسی آینه ما و تاریخ ماست، آب زلالی است که خود را و هویت و هستی خود را در آن می‌بینیم و می‌شناسیم و تطهیر می‌دهیم. «این کتاب شناسنامه زندگی پرتلاطم و سرشار از گیرودار ملت ایران است که هرگز نام را به ننگ نفروخته است و پیوسته جان را به پای نام نیک خویش باخته است و فردوسی، استاد بزرگ ادب پارسی و پیر پارسای این سرزمین ایزدی، با بیان جادویی و افسون‌ساز خود، این روحيات و توانمندی‌های ملی مردم ما را چنان زنده و پویا و گویا به تماشا گذاشته است که انسان خود را شاهد زنده همه وقایع می‌یابد و می‌پندارد که آنچه در شاهنامه می‌گذرد جان واقعیت و عین حقیقت است.» (فسائی، ۱۳۸۸: ۵). «استان کهگیلویه و بویراحمد به واسطه شرایط خاص جغرافیایی و اقلیمی، در گذر زمان توانسته است

فرهنگ خود را حفظ نموده و به طور شفاهی و سینه به سینه به نسل جدید منتقل نماید. اکنون در دوران مدرن امروزی که نام عصر ارتباطات را به خود گرفته است ضروری به نظر می‌رسد تا به ثبت و ضبط عناصر مختلف فرهنگی پردازیم تا به این طریق از نشست گرد فراموشی بر آنان جلوگیری بعمل آید.» (آذرشب، ۱۳۹۲: ۵).

اگر در نام‌های انسان‌ها و اماکن در میان قوم لر بویراحمد و ممسنی و سنت‌ها، روحیات و اعتقادات آنها تأمل کنیم متوجه می‌شویم که شاهنامه حکیم فردوسی پیوند تنگاتنگی با فرهنگ این مرز و بوم داشته و تأثیر ماندگاری بر فرهنگ این منطقه گذاشته است که این تأثیر محسوس را می‌توان در روایت‌های لرّی شاهنامه، ضرب‌المثل‌ها و داستان‌های عامیانه و نام‌گذاری‌های برآمده از شاهنامه بررسی کرد. در بویراحمد و ممسنی کتاب شاهنامه فردوسی به یقین در اغلب خانواده‌ها و خانه‌ها وجود دارد. چه در گذشته در طاقچه‌های رنگ باخته خانه‌های گلی و در میان اسباب و اثاث مختصر و محدود خانواده‌های کوچ‌نشین عشایری و چه امروزه در دکورهای نیمه مجلل عمارت‌های ساخته شده از سنگ و آجر و سیمان، همیشه شاهنامه در کنار قرآن بر فرهنگ این مردمان به نیکویی حکم فرمایی کرده است و شاید بیراهه نگفته باشیم اگر بگوییم شاهنامه قرآن عجم قوم لرّی باشد!

شاهنامه فردوسی پس از قرآن کریم، یکی از گران‌سنگ‌ترین کتب در میان مناطق لرّ نشین به خصوص منطقه بویراحمد و ممسنی می‌باشد که به مناسبت حجم گسترده مطالب و کثرت داستان‌های پهلوانی، آن را به نام «هفت لشکر» می‌شناسند. میرزا فتح گرمودی که در زمان محمدشاه قاجار، حاکم این مناطق بود، می‌گوید: «شغل آنها از اعلا و ادنی، شاهنامه خواندن است. اطفال شان بعد از ختم قرآن شروع به خواندن شاهنامه می‌نمایند و از این راه است که اغلب آنان جنگجو و جنگ آور می‌باشند. مباحثی از شاهنامه که خوانده می‌شد، با خواست عشایر در ارتباط بود. در موقع قشون کشی، عادت به شاهنامه خوانی داشتند؛ مثلاً هنگام جنگ، داستان جنگ رستم با اسفندیار می‌خواندند و برای نجات کسی،

داستان بیژن و منیژه و نجات بیژن به دست رستم را. کیکاووس را نفی می‌کردند و رستم و سهراب را دوست داشتند و طرف دار رستم بودند.» (نیکروز، ۱۳۹۰: ۱۹۳) با وجود ارتباط، خویشاوندی، هم‌آغوشی، محرمیت و هم سفرگی شاهنامه با لُرهای بویراحمد و ممسنی تاکنون به این آشنایی و ارتباط همیشگی توجهی نشده و تحقیق و بررسی و چون و چرایی در رابطه با آن صورت نگرفته است، شاید این ارتباط به علت شدت تأثیر، به چشم نیامده است و از شدت پیدایی ناپیدا مانده است. به هر صورت جای تحقیق و توجه به این جریان خالی مانده است به همین دلیل بر آن شدیم تا جایی که حافظه و قلم یاری می‌دهد این ارتباط و تأثیر را به صورت مختصر بررسی و بیان نماییم و امیدواریم که این مقاله راه و روزه‌ای برای پژوهش‌های کامل‌تر و دقیق‌تر و نتیجه‌گیری‌های ارزشمندتری قرار گیرد.

پیشینه تاریخی بویراحمد و ممسنی

بویراحمد یک اسم قدیمی است که نام ایل بویراحمد مأخوذ از آن است، ظاهراً قدیمی‌ترین سند مکتوبی که - در حال حاضر - از این نام در دست است، مربوط به سال ۸۵۶ ه ق است که یکی از بزرگان قوم، نام خویش را بر سنگی نقر کرده است. در این کتیبه مختصر، چنین آمده است «صفر ست و خمسین ثمانماء به خط ملک‌شاه بیراحمدی» (صفی‌نژاد، ۱۳۶۸: ۲۱۲-۲۱۳) با وجود قدمت زیاد و منابع مستند، به قطع و یقین نمی‌توان اظهار نظر نمود که نام «بویر احمد» اسم شخص بوده یا قبیله؟ و آیا نام یک شخص است یا دو شخص؟ روایات شفاهی نیز در این باب متفاوت و متناقض است. (غفاری، ۱۳۶۸: ۴۱-۴۹)

در هر حال، آنچه ظاهراً درست‌تر به نظر می‌رسد این است که ایل بویراحمد، اتحادیه‌ای بوده از طوایف و تیره‌های متعدد. اما اینکه کدام طوایف و تیره‌ها نژاد اصیل بویراحمد اولیه هستند و بنیان و هسته اولیه این اتحادیه کدام طوایف بود، مبهم و متناقض است (لوفلر، ۱۹۸۹: ۳۲۲). لوفلر^۱ می‌نویسد: «به نظر می‌رسد، در

نخستین مرحله، این ائتلاف و اتحادیه شامل بخش‌های اصلی قایدگیوی، گودرزی، جلیلی، تاس احمدی، و تامرادی بوده است» (همان، ۱۹۸۹: ۳۲۲).

ایل ممسنی نیز ظاهراً از جمله اقوام و طوایفی بوده، که در زمان «اتابک هزار سف» لر «از جبل اسماق شام» به او پیوسته‌اند (مستوفی، ۱۳۸۱: ۵۴۰-۵۴۱). در عصر صفوی ممسنی اشتهار خاص داشته است. محمد میرک، در ریاض‌الفردوس، به الوار ممسنی بلاد شاپور که چرام محل مخصوص آنان بوده اشارت دارد. ایل ممسنی، بنا به گفته فسائی در اواخر [حکومت] سلاطین صفویه بر نواحی شولستان استیلا یافتند [و] نام شولستان را منسوخ کرده آنرا بلوک ممسنی گفتند (فسائی، ۱۳۷۸: ۱۵۶۱). وی این ایل را متشکل از چهار طایفه بکش، جاویدی یا جاوی، دشمن زیاری و رستم نام می‌برد (خورموجی، ۱۳۸۰: ۱۰۷). امروزه نیز، همین چهارطایفه، ایل ممسنی را تشکیل می‌دهند.

۱- تأثیرات شاهنامه در میان لُرهای بویراحمد و ممسنی

تقریباً بیشتر نام‌هایی که در شاهنامه حکیم فردوسی برای پهلوانان، بانوان، برخی از مکان‌ها و حتی سلاح‌ها و ابزارهای جنگی به کار رفته در منطقه بویراحمد و ممسنی در سطح بسیار گسترده به کار می‌رود. برخی از این نام‌ها در هیچ‌کدام از مناطق ایران به کار نمی‌رود و این امر حکایت از نزدیکی ویژه مردمان این منطقه به شاهنامه فردوسی و فرهنگ اصیل ایرانی دارد. تأثیرپذیری آنها از کتاب‌های حماسی چشمگیر و عشق آنها به افکار ملی میهنی بسیار زیاد است. در اینجا نام‌هایی را که برای مردان و زنان مرسوم است به طور جداگانه نام می‌بریم و بعد از آن انواع این نام‌ها را جداگانه توضیح می‌دهیم و سپس تأثیر این نام‌ها را بر شخصیت‌هایی که به این نام‌ها نامیده شده‌اند بیان می‌کنیم. فقط نام‌هایی که متأثر از شاهنامه فردوسی بر افراد نهاده‌اند ذکر می‌شود و از ذکر نام‌هایی که در شاهنامه فردوسی وجود دارند اما متأثر از جایی و فرهنگی دیگر هستند، از جمله اسم‌های عربی و مذهبی، خودداری می‌شود.^۱

۱-۱- نام‌های اصیل ایرانی که در این سرزمین بر مردان نهاده‌اند و بدون

تردید از تأثیر شاهنامه می‌باشد به قرار زیر است:

ارجاسب، آرش، اردشیر، اردوان، ارژنگ، آرمان، آذرپناه، اسفندیار، اسکندر، اشکبوس، افراسیاب، الوای، الیاس، انوشه، انوشیروان، ایرج، بابک، بابکان، بابوی، برزو، برزین، بهرام، بهروز، بهزاد، بهمن، بیژن، پرویز، پشنگ، پشوتن، پولاد، پیران، تاجبخش، تهماسب، تهمورث، جاماسب، جمشید، چوبینه، خسرو، خنجر، خورشید، دارا، داراب، دمور، رستم، روزبه، رهام، زال، زیر، زواره، زهیر،^۲ ساسان، سالار، سام، سپهدار، سرخاب، سروش، سهراب، سیامک، سیاوش، شاپور، شمشیر، شهریار، شیرزاد، شیرو، ضحاک، فرامرز، فرشید، فرهاد، فرود، فریبرز، فریدون، فیروز، قباد، قلوبی، قیصر، کاموس، کاوس، کردوی، کشواد، کندر، کوهیار، کیانوش، کیومرث، گرامی، گرداب، گردیه، گردوی، گرسیوز، گسته‌م، گشتاسب، گو، گودرز، لهراسب، لهاک، منوچهر، مهرباب، مهران، مهرزاد، مهرنوش، میلاد، نریمان، نستور، نوذر، ویسه، هجیر، هرمز، همایون، هوشنگ، هومان، و...

۱-۲- نام‌هایی که با تأثیرپذیری از شاهنامه برای زنان نهاده‌اند چنین

است:

آذر، آرزوی، آزاده، ایران، پری، پوران، تهمینه، توران، جانفروز، خاتون، رودابه، زهره، ستاره، سودابه، سوسن، سوسنک، سیمه، شهربانو، شیرین، فرانک، فرخ، فرنگیس، کتایون، گردآفرید، گردآفرین، گلشاه، گلنار، مشکناز، منیژه، مهرناز، ناهید، نوشین، همای و...

بسیاری از این نام‌های شاهنامه‌ای هرکدام بر افراد و اشخاص فراوانی گذاشته شده و بسامد آن قابل توجه است. جالب است پدران بی‌سواد و درس‌نخوانده و عامه‌ای هستند که متأثر از فضای حماسی و شاهنامه‌ای منطقه و خانواده و علاقه بسیار زیاد به شاهنامه، نام همه پسران یا دختران آنها نام‌های شاهنامه‌ای می‌باشد به عنوان نمونه پدری به نام قباد نام پسرانش «هومان و تهمورث و رستم» است، پدری نام پسرانش «سهراب، بیژن و لهراسب» است در حالی که نام پدر خودش

قباد است، پدری دیگر پسرانش «تهمورث، جهانبخش، پشوتن، سیاوش و بهمن» نام دارند، دیگری نام پسرانش را «برزو و فریبرز» گذاشته است، دیگری «رامین و رهام»، دیگری «کشواد و میلاد»، دیگری «رهام و بهمن»، دیگری «سیامک و شاهپور»، دیگری «افراسیاب و رستم»، دیگری «برزو، فریبرز، ضحاک و البرز» و پدری دخترانش را «تهمینه، آذر و منذر» نام نهاده است. این نام‌ها را می‌توان به صورت زیر تقسیم‌بندی کرد:

۱-۲-۱- نام‌های ایرانی

نام‌های شخصیت‌های ایرانی شاهنامه یعنی شخصیت‌هایی که در دنیای شاهنامه فردوسی ایرانی‌نژاد هستند در سرزمین ایران زندگی می‌کنند و بیشتر شخصیت‌های مثبت و نیک‌نام و نیک‌کار هستند چون هجیر، اسفندیار، گشتاسب، کاووس، گردآفرید و

۱-۲-۲- نام‌های ایرانی انیرانیان

نام‌های شخصیت‌های انیرانی شاهنامه یعنی شخصیت‌هایی که در دنیای شاهنامه فردوسی غیرایرانی و از نژاد دیگری هستند که معمولاً یا تورانی و به اصطلاح ترک هستند یا عرب، و به ندرت از نژاد و سرزمینی دیگر، که هم شامل شخصیت‌های مثبت و نیک‌کار شاهنامه می‌شوند هم شخصیت‌های منفی و بدکار چون پیران، افراسیاب، هومان، ویسه و

۱-۲-۳- شخصیت‌های نیک‌نام

نام‌های شخصیت‌های مثبت شاهنامه یعنی شخصیت‌هایی که در دنیای شاهنامه انسان‌هایی پسندیده و خوب هستند و در راه انسانیت گام برمی‌دارند و نیک عمل می‌کنند - که البته درجه نیک‌ی و شایستگی این انسان‌ها با هم متفاوت است و هر کدام در مرتبه و جایگاهی از نیک‌ی و محبوبیت و شرف قرار دارند- چون رستم، فریدون، هجیر، ایرج، تهمینه و

۱-۲-۴- شخصیت‌های بدنام

نام‌های شخصیت‌های منفی شاهنامه یعنی شخصیت‌هایی که در دنیای گسترده شاهنامه، انسان‌هایی بدکار و ناشایست و شرور و مشکل‌آفرین هستند و در راه بدی و زشتی گام برمی‌دارند - که البته درجه بدی و بدکاری و شرارت این افراد با هم متفاوت است و هر کدام در درکه‌ای از بدی و بدنامی و شرارت قرار می‌گیرند - چون ضحاک، گرگین، گشتاسب و

۱-۲-۵- نام‌های سلاح و ابزار که بر انسان گذاشته‌اند

«نام‌های سلاح‌های شاهنامه یعنی نام‌هایی که در شاهنامه اسم ابزار جنگ هستند اما در بویراحمد و ممسنی به عنوان اسم خاص بر انسان‌ها گذاشته شده‌اند چون شمشیر، خنجر - که حافظ و نقال شاهنامه است - و

۱-۲-۶- نام‌های مکان‌ها که بر انسان گذاشته‌اند

نام‌های مکان‌ها و سرزمین‌های شاهنامه‌ای یعنی نام‌هایی که در شاهنامه فردوسی اسم مکان‌ها و سرزمین‌های شاهنامه‌ای هستند اما در این منطقه بر انسان‌ها گذاشته شده‌اند و بعضی انسان‌ها را به این نام‌ها می‌خوانند چون البرز، خاور، زابل، توران، ایران و

۱-۲-۷- نام‌های نرینه و مادینه

نام‌هایی که در شاهنامه بر نرینه (مردها) ولی در مکان مورد بررسی بر مادینه (زن‌ها) اطلاق می‌شود چون آذر، جانفروز، سیماه، گلشاه، منذر، نوشین و ... که توضیحات زیر مشخص می‌کند این اسم‌ها در شاهنامه نام مرد و مذکر هستند. آذر: مخفف نام نوش آذر فرزند اسفندیار است.

خود و آذر و بهمن و مهرنوش برفتند یکسر پر از جنگ و جوش

(فسائی، ۱۳۸۳: ۳)

جانفروز: از سرداران بهرام چوبین که هنگامی که بهرام به نبرد با خسرو پرویز شتافت او را به فرماندهی سپاه خود برگزید.
یکی بُد کجا نام او جانفروز که تیره شبان برگزیدی به روز
(همان: ۳۰۵)

سیماه: سیمای برزین از بزرگان دربار انوشیروان که هرمزد در اندیشه کشتن وی بود و در نهایت هم او را کشت.
سیم شب چو بر زد سر از کوه ماه ز سیماه برزین برداخت شاه
(همان: ۵۸۶-۵۸۷)

گلشاه: کیومرث است که نخستین شاه بود.
ز هنگام گلشاه تا یزدگرد ز گفت من آید پراکنده گرد
(همان: ۹۰۷)

مُنذر: فرمانروای یمن، پسر و جانشین نعمان.
چو منذر بیامد به شهر یمن پذیره شدندش همه مرد و زن
(همان: ۱۰۰۰-۱۰۰۱)

نوشین: انوشیروان - کسری - این نام بدین صورت فقط در چاپ ماکان آمده است.
که با شاه نوشین به سر برده ام ترا نیز در بر پیوروده‌ام
(همان: ۱۰۷۷)

۱-۲-۸- نام‌های فامیل، خانواده و طایفه

اسم‌هایی که در شاهنامه به عنوان نام خاص برای افراد به کار می‌روند، اما در بویراحمد و ممسنی و کهگیلویه به عنوان نام فامیل برای افراد برخی طایفه‌ها به کار می‌رود و حتی اسم برخی طایفه‌ها نام‌های افراد شاهنامه است که با اعتقادهایی مانند اینکه آن طایفه از نسل آن شخص شاهنامه‌ای هستند همراه است، چون طایفه «بابوی» [به لری باوی تلفظ می‌کنند]، طایفه «بابکان» منسوب به اردشیر بابکان ساسانی، طایفه «کی گیوی» منسوب به گیو، طایفه «گودرزی» منسوب به گودرز، طایفه «گشتاسبی» منسوب به گشتاسب و طایفه «بهمن یاری» منسوب به بهمن، فرزند اسفندیار و فامیلی آذریناه، انوشه، چوبینه، روزبه، گرامی و

۱-۲-۹- صفات و القاب شاهنامه‌ای که به عنوان نام بر اشخاص گذاشته‌اند

نام‌هایی که لقب و صفت شخصیت‌های شاهنامه هستند یعنی نام‌هایی که در جهان شاهنامه فردوسی صفات و لقب‌های انسان‌های شاهنامه هستند و شخصیت‌های نامدار شاهنامه با توجه به ویژگی و خصوصیت بارزی که دارند این صفات و القاب را به آنها داده‌اند و در بعضی بیت‌ها به جای نام، با این القاب خوانده می‌شوند مثل تهمتن، جهانبخش، تاجبخش و... اما در منطقه مورد بررسی به عنوان نام خاص بر برخی افراد گذاشته شده‌اند چون تاجبخش، سپهدار، گلشاه (لقب کیومرث)، جهانبخش (لقب فریدون)، ناهید (نام دیگر کتایون) و... (مشاهده‌ی میدانی)

رستگار فسایی می‌نویسد: «بعضی از قهرمانان شاهنامه، علاوه بر نامی که بدان خوانده می‌شوند، دارای القاب و اوصافی هستند که گاهی این القاب و اوصاف کار نام خاص آنها را انجام می‌دهد مانند لفظ «تهمتن» برای رستم...» (فسائی، ۱۳۸۸: هفت)

۱-۲-۱۰- نام‌های تغییر شکل یافته

گاهی تلفظ این نام‌ها نسبت به شکل نوشتاری و مضبوط در شاهنامه اندک تفاوتی دارد که شاید دلیل آن شنیدن نام‌ها به طور شفاهی باشد؛ بدین صورت که یا این اسم‌ها خلاصه شده‌اند؛ به ویژه برخی از حروف پایانی آنها افتاده است، یا اضافه شده‌اند. یا بعضی حروف آنها به حروف راحت‌تر در تلفظ بدل شده و یا شاید همین تلفظ به ظاهر متفاوت، شکل صحیح باشد. برای مثال «منیژه»، «منیجه»، «جان فروز، جان افروز»، «گردآفرید و گردآفرین، گردی»، «سپهدار، سپه»، «سرخاب، سُختی»، «دمور، دُمَر»، «نوشیروان، شیروان»، «سوسنک، سوسنت»، «گردوی، کردی»، «کندر، کندل»، «کوهیار، کهیار»، «لهراسب، لهراس»، «نوشین، نوشی»، «همای، هما»، «کاووس، کوسی»، «گردوی، گردو»، «شیرزاد، شیرزا»، «فرامرز، فرار»، «سیاوش و سیامک، سیا»، «گشتاسب،

کُشتاس»، «کتایون، کتون و کتا» و «خنجر، غنجر(غ با تلفظ خاص لُری) تلفظ می‌شود» و

به راستی علت بسامد بالای نام‌های گوناگون شاهنامه‌ای و توجه بسیار زیاد به شاهنامه و تأیید بی‌چون و چرا و ترجیح آن بر هر نظم و نثری در این منطقه چیست؟ آن سان که بی‌سوادها بیشتر از درس خوانده‌ها آن را می‌شناسند و می‌فهمند، از بر دارند و شرح می‌کنند. به نظر می‌رسد چند دلیل در این جریان تأثیرگذارتر می‌باشد: علاقه این مردمان به فرهنگ، شیفتگی به سرزمین ایران و افتخار به ایرانی بودن خود، طبع شاعرانه و حتی سرودن اشعار روان محلی که خودشان آن را بیت می‌گویند، توسط افراد عامه و بی‌سواد، عقیده به واقعی بودن اتفاقات و جریانات و توصیفات شاهنامه و حتی اینکه بسیاری از این داستان‌ها در مناطق بویراحمد و ممسنی اتفاق افتاده است که سازگاری توصیفات شاهنامه با مکان‌های مورد نظر آنها، این عقیده را قوت می‌بخشد و آنها را در یقین‌شان استوارتر می‌کند، محتوای حماسی شاهنامه و پاسخ دادن به حس غرور و سرافرازی و جنگ‌جویی این مردمان و فضا و فرهنگ و تاریخ حماسی این مناطق.

۲- نام‌های مکان‌ها

نام‌های مناطق کهگیلویه و بویراحمد و شهرستان ممسنی با مکان‌های شاهنامه‌ای و توصیفات شاهنامه شباهت‌های جالبی دارد و با اعتقادات جالبی همراه است از جمله اینکه برخی اتفاقات شاهنامه در این مناطق روی داده است. از جمله این مکان‌ها می‌توان موارد زیر را نام برد:

«کل بهمنی، قلعه توس، چنار کیقبادی، او چنار (آب چنار)، دژ سفید یا قلعه سفید، دشت رزم و...» در ممسنی و «گردنه کیخسرو، گردنه بیژن، تل خسرو، تل زالی، سی‌سخت، برد شاه و...» در بویراحمد. برای نمونه تعدادی از این اعتقادات را به صورت خلاصه بیان می‌کنیم: مردم بویراحمد معتقدند کیخسرو بعد از کناره گرفتن از تخت پادشاهی ایران، همراه با یاران خود به تل خسرو کنونی در چهار کیلومتری یاسوج به سمت شیراز می‌رسد. در این مکان که اکنون به نام او شهرت

یافته است جانشین خود را بر اساس خوابی که دیده بود انتخاب می‌کند و سپس به سمت کوه دنا روانه می‌شود و در سه کیلومتری یاسوج به سمت سی سخت، زال که تا آن مکان کیخسرو را همراهی کرده بود در آنجا از او خداحافظی کرد که امروزه آن مکان را تل‌زالی می‌نامند، سپس به راه می‌افتند و در منطقه‌ای که امروزه آن را مادوان می‌نامند مادیان (در لری مادوان) مورد علاقه شاه بیمار شده و شاه مدتی برای درمان مادیان آن‌جا می‌ماند. سپس در مسیر خویش در مکانی که امروزه به نام تنگ گنجه‌ای معروف است به تقسیم جواهرات بین مردمانی که به استقبال او آمده بودند پرداخت و به همین دلیل این منطقه را نیز تنگ گنجه‌ای گفته‌اند. سپس در ادامه راه در چشمه‌ای خودش را شستشو داد که امروزه آن را چشمه بشو می‌خوانند و بر روی سنگی که آن را برد شاه (در لری سنگ، برد گفته می‌شود) می‌نامند برای همراهانش سخنرانی کرد و در ادامه سفر به مکانی رسیدند که امروزه سی سخت نام دارد و نام آن برگرفته از همین اسطوره است چون تعداد سی نفر از پهلوانان و یاران دلیر کیخسرو در سرما و کولاک، جان خود را از دست دادند و در نهایت در گردنه‌ای که امروزه به نام گردنه بیژن مشهور است کیخسرو از بیژن جدا شد و وارد غاری شد و از دیده‌ها پنهان شد و بومیان این منطقه معتقدند که این غار طلسم است و کسی نمی‌تواند وارد این غار شود و اعتقاد به زنده بودن و بازگشت کیخسرو دارند.

برای خواندن نمونه‌هایی بیشتر از این بحث‌ها و اعتقادات و شباهت‌ها به کتابهای «مردم و قهرمانان شاهنامه، و مردم و فردوسی فردوسی‌نامه» گردآوری و تألیف سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، رجوع شود.

۳- تأثیر نام‌ها بر هویت اشخاص

یکی از مسائلی که از گذشته تا کنون به آن توجه و تأکید خاصی شده است نام‌گذاری افراد است. در گذشته این تأکید و دقت را بیشتر در توصیه‌های پیامبران و امامان معصوم -درود خداوند بر آنان باد- می‌بینیم که به والدین توصیه کرده‌اند بر فرزندان خود نام نیکو بگذارند چون نام افراد بر شخصیت و منش و

زندگی آنها تأثیر زیادی می‌گذارد. این مسئله امروزه و در دانش جدید هم اثبات شده و در روانشناسی و جامعه‌شناسی به آن توجه ویژه‌ای کرده‌اند. کودکان وقتی به مقدار کمی از درک و فهم می‌رسند، یکی از مهم‌ترین دغدغه‌هایی که ذهنشان را به جستجو وامی‌دارد، نام آنهاست و از بزرگترها معنی و وجه تسمیه نام خود را می‌پرسند و وقتی معنی نام خود را می‌فهمند یا شخصیتی را که نام آنها برگرفته و متأثر از نام او می‌باشد، می‌شناسند، اغلب سعی می‌کنند شخصیت و رفتار خود را منطبق با آن مفهوم و شبیه آن شخصیت کنند. به همین دلیل جوانانی که نام‌های آنها برگرفته از نام‌های بزرگان دینی و ملی است، معمولاً احساس هویت و سلامت روانی بیشتری می‌کنند و در مقابل تعارضات و مشکلات پیش روی مقاومت بیشتری دارند. نام‌های مثبت نگرش مثبت‌تری نسبت به زندگی و پیشرفت در جوانان ایجاد می‌کنند و با متعادل سازی و اصلاح شخصیت، از بی‌هویتی محض و کج‌روی‌های احتمالی جلوگیری می‌نماید. علاوه بر بحث تأثیر نام بر شخصیت افراد روان‌شناسان به این نتیجه رسیده‌اند که نام‌گذاری از باورها، اعتقادات و نگرش‌های فرهنگی تبعیت می‌کند و از نام‌های افراد هر منطقه می‌توان به فرهنگ و اعتقادات و حتی مذهب مردم آن منطقه پی برد.

لیبرسون^۱ برای شناسایی تحولات و تغییرات فرهنگی و اجتماعی در دوره‌های زمانی مختلف به بررسی نام‌ها پرداخت. به اعتقاد او نام‌هایی که برای کودکان انتخاب می‌شود، برگرفته از تصورات والدین نسبت به فرزند تازه متولد شده و انطباق نام او با خاستگاه قومی آنها است (خلیفه، ۱۳۹۱: ۴۲). در ایران و فرهنگ ملی ما، پاسداشت و علاقه‌مندی بسیاری از خانواده‌ها به هویت ایرانی، سبب‌ساز گزینش نام فرزندان با استفاده از نام‌های اسطوره‌ای مانند رستم، سهراب، اردشیر و... گردیده است که از منظر فرهنگی قابل دفاع است (همان: ۴۳-۴۴).

نام‌های ایرانی، نگرش و احساس نزدیکی نسبت به ارزش‌های ملی در اعضای جامعه ایجاد می‌کند و زمینه‌ساز گسترش و ترویج عزت نفس، غرور ملی، اصالت، کرامت و... در سطح جامعه می‌شود. اسامی یکی از باارزش‌ترین نمادها برای انتقال

ارزش‌های فرهنگی ملی و محکم‌ترین حلقه پیوند نسل‌ها بلکه عصرهایند. اگر می‌خواهیم نوجوانان امروز، وارثان و رسولان هویت ملی ما در آینده باشند، اگر خواهان آنیم که هیچ‌گونه گسست هویتی را شاهد نباشیم، باید به نام‌گذاری بر اساس منابع هویت ملی غنا بخشیم (همان: ۴۴).

در منطقه بویراحمد و ممسنی به دلیل اینکه وابستگی، توجه، علاقه و تأثیرپذیری از شاهنامه بسیار زیاد است و به تبع این شوق و عشق به شاهنامه، نام‌های شاهنامه‌ای به نسبت دیگر مناطق بیشتر است، مسئله تأثیرپذیری شخصیت و روحیه افراد از نام‌های شاهنامه‌ای خود، بسیار چشمگیر و جالب توجه است به‌صورتی که با اندک توجهی به شباهت و تأثیر این نام‌ها بر روحیه و شخصیت افرادی که به این نام‌ها نامیده شده‌اند، پی‌می‌بریم تا جایی که نام‌های ویژه شاهنامه‌ای اکثراً سرنوشت خاص و متفاوت با دیگران دارند؛ از جمله شجاعت و دلاوری خیره‌کننده افرادی که نام‌های قهرمانان شاهنامه بر آنها گذاشته شده است، شباهت شیوه زندگی و منش افرادی که هم‌نام شخصیت‌های منفی شاهنامه هستند با شخصیت‌های شاهنامه‌ای این نام‌ها؛ به گونه‌ای که بسیاری از این افراد به لحاظ ویژگی‌های باطنی و رفتارهای اجتماعی از هنجارهای معمول جامعه عدول کرده‌اند و بسامد اشتغال به کارهایی نظیر قتل، دزدی، راهزنی و... در بین این افراد به نحو محسوسی بالاتر از بسامد این کارها در میان افراد با نام‌های مثبت شاهنامه‌ای است که بحکم مصلحت از وارد شدن در جزئیات پرهیز می‌کنیم. در مقابل، خوی‌های پهلوانی در افراد هم‌نام پهلوانان و شخصیت‌های مثبت شاهنامه بیشتر به چشم می‌خورد و بیشتر افرادی که از گذشته تاکنون در شرایط و موقعیت‌های متفاوت رشادت و دلیری و بزرگی‌های شایسته ستایشی از خود نشان داده‌اند و یا نقال و حافظ شاهنامه بوده‌اند، دارای نام‌های مثبت شاهنامه‌ای بوده‌اند؛ به عنوان نمونه از حفظ داشتن و روایت حماسی شاهنامه به صورت دقیق با جزئیات توسط پیرمردی "خنجر" نام، ساکن «پشتکوه رستم» یا «پشتکوه جلیل»، که بخاطر موقعیت جغرافیایی و جبر و ستم زمانه - که زنجیر سرنوشتش را بافت و پشت کوه انداخت - سواد خواندن و نوشتن ندارد و تنها از راه

گوش دادن و با شنیدن شاید یکباره هر داستان شاهنامه به وسیله نقّالان محلی آن هم در میان جمع که فرصت تکرار نبوده است آن را با شرح و تفسیر حفظ کرده و حتی گاه بیت‌هایی در روایت شفاهی او هست که در هیچ کدام از نسخه‌های موجود شاهنامه وجود ندارد. اگر چه در این مناطق بیشتر افراد مُسن و سالخورده گنجینه‌ای سیّار از شاهنامه‌شناسی و حتی نسخه‌های خطّی شفاهی شاهنامه هستند که در حال از بین رفتن و نابودی هستند.

۴- تأثیر شاهنامه بر روحیه مردان و زنان

روحیه مردمان این نواحی حماسی، مردان و گاهی زنان مردانه، گاهی خشن، آمیخته‌ای از خرد و تعصب و غیرت و حتی گاهی خروج از تعادلی است که انسانیت و دین تأییدش می‌کند؛ همان‌گونه که در شاهنامه گاهی این ویژگی به چشم می‌خورد. وقتی پای مسائلی چون ناموس، ننگ، وطن، قبیله و خانواده به میان می‌آید، مردان و زنان حاضر می‌شوند همپای هم، جان خود و اطرافیان‌شان را فدا کنند؛ جان طرف مقابل را بگیرند؛ و گاهی اتفاق می‌افتد که افراد بیگناه در این جنگ و بحث‌ها قربانی می‌شوند و خود این مردم برای این شرایط ضرب‌المثل «در جنگ حلوا بخش نمی‌کنند» را بر زبان می‌آورند. گاهی در قضاوت‌ها، جانبداری‌ها و عکس‌العمل‌ها، وزنه تعصب و قبیله بر وزنه حق و حقیقت می‌چربد و گاهی این افراد در شرایط خاصّ کارهایی می‌کنند که خرد و دین نمی‌پذیرد؛ همان‌طور که در شاهنامه نمونه این جریان وجود دارد؛ از جمله رستم جهان پهلوان نامدار ایرانی در سفر خود به مازندران برای آزاد کردن کیکاووس، در یکی از خان‌هایش در سبزه‌زاری اسب خود را در کشتزار مردم رها می‌کند و با دشتبان چنین روبرو می‌شود:

لگام از سر رخس برداشت خوار	رها کرد بر خوید در کشتزار
و رستم: بخفت و بیاسود از رنج تن	هم از رخس غم بد هم از خویشتن
چو در سبزه دید اسب را دشتوان	گشاده زبان سوی او شد دوان

و وقتی دشتوان به رستم می‌گوید:

چرا اسب بر خویید بگذاشتی
ز گفتار او تیز شد مرد هوش
بیفشرد و بر کند هردو ز بُن
بِر رنج نابرده برداشتی
بجست و گرفتش یکایک دو گوش
نگفت از بد و نیک با او سخن
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۲/۲)

و همینطور با سرخه پسر بی گناه افراسیاب که اسیر شده بود، به تلافی کشته شدن سیاوش چنین رفتار کرد:

بفرمود پس تا برندش به دشت
ببندند دستش به خم کمند
بسان سیاوش سرش را ز تن
ابا خنجر و روزبانان و تشت
بخوابند بر خاک چون گوسفند
بیرند و کرگس بپوشد کفن
(همان، ۳۹۱)

و وقتی طوس به فرمان رستم برای ریختن خون سرخه می‌شتابد:

بدو سرخه گفت ای سرافراز شاه
سیاوش مرا بود هم سال و دوست
مرا دیده پر آب بُد روز و شب
بران کس که آن تشت و خنجر گرفت
دل طوس بخشایش آورد سخت
بِر رستم آمد بگفت این سخن
چنین گفت رستم که گر شهریار
همیشه دل و جان افراسیاب
همان تشت و خنجر زواره ببرد
سرش را بخنجر ببریید زار
بریده سر و تنش بر دار کرد
بران کشته از کین برافشاند خاک
چه ریزی همی خون من بی گناه
روانم پر از درد و اندوه اوست
همیشه بنفرین گشاده دو لب
بران کس که آن شاه را سر گرفت
بران نامبردار برگشته بخت
که پور سپهدار افکند بُن
چنان خسته دل شاید و سوگوار
پر از درد باد و دو دیده پر آب
بدان روزبانان لشکر سپرد
زمانی خروشید و برگشت کار
دو پایش زیر سر نگونسار کرد
تنش را به خنجر بکردند چاک
(همان: ۳۹۱-۳۹۲)

به فرمان رستم، سرخه را که بی‌گناه است به همان شکل دردناک و متأثرکننده‌ای که سیاوش کشته شده بود، می‌کشند و اگر از چشم خرد و دین به این نوع کارهای رستم بنگریم، به یقین آنها را نمی‌پذیریم. از دیگر نمونه‌هایی که با تأثیرپذیری از شاهنامه روی داده است، جنگ‌های مردم عشایر کهگیلویه و بویراحمد به فرماندهی کی‌لهراسب بویراحمدی است. معروف است که در زمان رژیم استبدادی پهلوی جنگجویان این منطقه شب‌ها به شاهنامه‌خوانی می‌پرداخته‌اند و روزها متأثر از همان شاهنامه‌خوانی اسلحه به دست می‌گرفته‌اند و علیه دولتی‌ها یا طایفه‌های بزرگ دیگر می‌جنگیدند. گویند رضاشاه گروهی محقق و جستجوگر را به منطقه بویراحمد فرستاده بود تا دلایل مخالفت و جنگ و شورش بویراحمدی‌ها علیه دولتی‌ها را بررسی کنند و حل مشکل کنند. بعد از مدتی تحقیق و جستجو محققان پیش شاه برگشته و گفته‌اند که: بویراحمدی‌ها شب‌ها در کنار آتش هیزم به شاهنامه‌سرایی و شاهنامه‌خوانی می‌پردازند و فردای آن هر کدام می‌خواهند برای خود یک رستم باشند! و به همین دلایل رضاشاه، شاهنامه‌خوانی را در بین عشایر ممنوع، و حمل و نگهداری آن را غیرقانونی اعلام کرد؛ چون عقیده داشت شاهنامه فردوسی علت این‌همه جنگ و شورش و آزادی‌خواهی در بین عشایر بخصوص عشایر بویراحمد است. از جمله جنگ بزرگ تنگ تامرادی به فرماندهی کی‌لهراسب بویراحمدی در سال ۱۰-۱۳۰۹ در بویراحمد توسط عشایر بویراحمد در مقابل ارتش رضاشاه بود که به شکست سپاه شاه و کشته شدن هزار نفر و زخمی شدن چهارصد سپاهی انجامید (سیاه‌پور، ۱۳۸۸: ۱۱۵).

«جواد صفی‌نژاد درباره ارزش و جایگاه شاهنامه در میان عشایر می‌گوید: در کهگیلویه و بویراحمد جهت دست یافتن به شاهنامه‌خوانان، در غارت‌ها گاه دیده می‌شد که آدم‌های با سواد را می‌دزدیدند تا برایشان شاهنامه‌خوانی کنند و به او زن و مال و دارایی می‌داده‌اند. اما در زمان رضاشاه که عشایر با سلاح شاهنامه مسلح شده بودند، در سال ۱۳۱۲ هـ.ش. دستور منع شاهنامه را در ایلات و عشایر صادر کردند و امنیه‌ها به تفتیش چادرها و خانه‌ها پرداختند و هر خانه‌ای که

شاهنامه در آن بود توسط امنیه‌ها محاصره می‌گردید و زد و خورد آغاز می‌شد و در صورت پیروزی، شاهنامه را می‌بردند و این کار تا شهریور ۱۳۲۰ ه. ش. ادامه داشت. در آن زمان، سه شاهنامه را به شرح زیر در منطقه بویراحمد علیا گرفتند و بردند: ۱- شاهنامه شیرزاد نگین تاجی ۲- شاهنامه سیدکرامت زمانی ۳- شاهنامه ملابهن دشت‌رومی که جهت بردن شاهنامه در جنگ با امنیه‌ها کشته شد.» (نیکروز، ۱۳۹۰: ۴-۱۹۳).

ایل ممسنی هم چنین وضعیتی داشت و همیشه متأثر از شاهنامه عرصه جنگ و جدل‌های خونین با دشمنان بوده است. بعدها مردی بزرگ به نام استاد محمد بهمین‌بیگی این عشایر را با بهشتی دیگر آشنا و مأنوس کرد و آشتی داد... روحش شاد!

بر اساس روایتی دیگر مردان بویراحمدی در مقابل امیر تیمور گورکانی مقاومت کردند و بسیاری از سربازان تیمور را به شکلی غیرقابل پیش‌بینی یا جلوگیری تلف کردند؛ معروف است که بویراحمدی‌ها با پوششی خاص و استتار خود در بین درختان، سربازان تیمور را با تیر و کمان می‌زدند و سربازان، تیرانداز و محل تیراندازی را پیدا نمی‌کردند تا جایی که نزدیک بود خود تیمور کشته شود و مجبور شد از مهلکه فرار کند. تیمور کلافه و مبهوت می‌شود و نزدیک است که بویراحمدی‌ها سپاهیان را از پای درآورند. او علت این همه شجاعت و جسارت و روحیه و هنر بویراحمدی‌ها را می‌جوید و به این نتیجه می‌رسد که شاهنامه فردوسی دلیل این روحیه و مقاومت است (روایت عامیانه). به هر سان حتی اگر این اتفاق به این صورت حقیقت نداشته باشد و تیمور به چنین نتیجه‌ای نرسیده باشد، از آن ناراست‌هایی است که در دل خود حقیقت‌ها دارد و گویای این واقعیت است که مردم بویراحمد و عشایر، خود از تأثیر و حضور شاهنامه در نقش‌پردی استوار و کامل، در خط سرنوشت و شرایط و سیر جریان‌های زندگی‌شان کاملاً آگاه هستند و از این تأثیر و حضور پدران بر خود می‌بالند. البته این توجه ویژه به بخش‌های اساطیری و حماسی شاهنامه و القای روحیه دل‌آوری، سلحشوری، رزمی، قهرمانی و وطن‌پرستی و حتی شادخواری و شکار اختصاص به گره‌ها یا

حتی سرزمین و مردم ایران ندارد و در بیشتر دنیا شاهنامه و شاهنامه‌خوانی چنین کارکردی دارد. جمله زیر از کلیدزه ایران‌شناس و شاهنامه‌پژوه گرجی در کتاب تاریخ ادبیات گرجی گویای این واقعیت است: «در دوره رنسانس، فئودال‌ها [امیران محلی] به شاهنامه توجه کردند. آنها می‌خواستند از طریق روایت داستان‌های شاهنامه، مردم گرجی را در برابر سپاهیان ایران و ترک، که از دو سو به گرجستان هجوم می‌آوردند، تهییج کنند و به جنگ وادارند. کوبیدزه معتقد است: شاهنامه صرفاً برای ارضای نیاز ادبی و زیبایی‌شناسانه خوانندگان و شنوندگان به زبان گرجی ترجمه نشد بلکه برای این ترجمه شد تا روحیه قهرمانی و وطن‌پرستی را در جوانان بیروارند.» (مؤخر و بارتایا، ۱۳۹۲: ۲۵)

جلوه این تأثیر هنوز هم در چهره فرهنگ قوم لر به صورت‌های مختلف وجود دارد. از نمونه‌های این نمود این است که در مقابل دیگران بخصوص مسئولین دولتی و در بازخواست‌های دولتی یا سرکشی دولتیان از روستاها و روستاییان و یا در مناظره‌ها و مشاعره‌ها و درگیری‌های کلامی و زبانی و اثبات برتری در سخنوری بر رقیبان از بیت‌های شاهنامه استفاده می‌کنند. بعنوان نمونه یکی از پیرمردان روستاهای این منطقه زمانی که بخاطر مسئله‌ای در دادگاه احضار و بازخواست شده بود، در جواب قاضی دادگاه گفته بود:

جهان را جهاندار کرده خراب بهانه سیاووش و افراسیاب
(این بیت در روایات عامیانه به فردوسی نسبت داده می‌شود اما در شاهنامه چاپ خالقی مطلق و نیز چاپ مسکو یافت نشد).

و نمونه این اتفاقات بسیار زیاد است.

نکته درخور دقت و بایسته باریک‌بینی دیگر این است که بر سنگ مزار مردگان این مناطق به خصوص گورهای قدیمی‌تر که مقبره و عمارتش از سنگ تنها می‌باشد و نوشته‌هایش حاصل تلاش و هنر انگشت سنگ‌تراشان می‌باشد، شعرهای شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی حک شده است.

نمونه دیگر قابل توجه و قابل ستایش از توجه به شاهنامه در میان قوم لر که ریشه در گذشته دارد، این است که از گذشته تاکنون در برنامه‌های صدا و سیمای

استان کهگیلویه و بویراحمد بصورت دائمی از شاهنامه‌خوانان قدیمی و کهن و حتی جوان، دعوت و استفاده می‌شود و با صدایی زیبا و جذاب و حماسی شاهنامه خوانی می‌کنند و از برنامه‌های پرطرفدار و مورد قبول جامعه گُر می‌باشد.

۵- رسوم ایرانی و شاهنامه‌ای

تا همین اواخر نقالهایی در هر روستا و منطقه‌ای وجود داشت که شاهنامه را از حفظ داشتند و طبق برنامه‌ها و مراسم باشکوه و خاص، گاهی هم بر اثر غلیان احساسات درونی و بدون برنامه از پیش تعیین شده و در هر موقعیت و مکانی، مردم روستا و عشایر دور آنها جمع می‌شدند و با صدایی حماسی و با لحنی خاص و افتان و خیزان‌های به موقع و ناله و فریاد و نجوا و رَجَز، با آهنگ یا بی‌آهنگ، شاهنامه را برای جمعیت حاضر روایت و نقل می‌کردند؛ به گونه‌ای که دل‌ها را از جای برمی‌کنند و با فردوسی و شاهنامه پرعظمتش همراه می‌کردند؛ چنان که گویی در آن لحظه خودشان فریدون و ایرج و سیاوش و رستم و کیخسرو و فرود و جریره و بزرگمهر و... هستند. گرچه با استناد به جمله زیر این رسم اختصاص به منطقه بویراحمد و ممسنی و حتی ملت ایران ندارد اما میزان توجه و علاقه و اجرای این رسم و دیگر رسم‌های شاهنامه‌ای و برگرفته از شاهنامه در منطقه ذکر شده بسیار بیشتر و زیباتر و تأثیرگذارتر از دیگر مکان‌ها و ملت‌ها و فرهنگ‌ها است. «گرچی‌ها به شاهنامه گنجینه بی‌پایان می‌گفتند؛ همواره به خواندن آن مشتاق و علاقه‌مند بودند و مجالس شاهنامه‌خوانی برپا می‌کردند.» (مؤخر و بارتایا، ۱۳۹۲: ۲۵)

از نگاهی دیگر شاهنامه آن‌قدر عاشق و دلدادۀ این مردم است و خود را با همه وجوه زندگی آن‌ها سازگار می‌کند و برای آن‌ها و به حرمت آنها خم می‌شود که در فضای حکمت، منبع پند و اندرز بزرگترها به دیگران می‌شود و در شب‌نشینی‌ها و سرگرمی‌ها و کوه رفتن‌ها همراه با موسیقی نی^۳ آهنگ شادی به خود می‌گیرد و با صدایی شاد و زیبا از حنجره شاهنامه‌خوانان بیرون می‌آید و همه را شاد و خستگی‌ناپذیر می‌کند و در عزاداری‌ها لباس سیاه و ماتم به تن

می‌کند و باز هم‌صدا با همان هم‌نشین و هم‌صدای همیشگی خود - نی - با لحنی سوزناک از زبان این قوم، دل سوختگان را دل‌سوخته‌تر می‌کند تا با درد گریه کنند و با سلاح اشک در برابر بی‌مهری‌ها و سنگ‌دلی‌ها و اقتدارِ سرنوشت مقاومت کنند و این اشک‌ها، دل‌ها را تسکین می‌دهد که اگر شاهنامه و اشک نبود این بُغض‌ها با قوم لر چه می‌کرد! در حقیقت شاهنامه حکیم فردوسی به این مردم و فرهنگشان خدمت کرده است همان‌گونه که این مردم و فرهنگشان به شاهنامه فردوسی خدمت کرده‌اند؛ با هم یکی شده‌اند؛ همراه و همراز با همدیگر سوخته‌اند؛ یکدیگر را ساخته‌اند و حفظ کرده‌اند؛ با هم زنده بوده‌اند و زندگی کرده‌اند و اگر بمیرند با هم می‌میرند و روزی که شاهنامه در میان این قوم بمیرد به یقین این قوم مرده است.

۶- کم توجهی به شاهنامه در سالیان اخیر

متأسفانه در چند سال اخیر به دلایلی از جمله غالب شدن فرهنگ شهری و وابستگی به تعلقات عصر جدید و رسوخ رسانه‌هایی که با شاهنامه فردوسی و فرهنگ اصیل و زیبای ایرانی بیگانه هستند و همین‌طور متأثر از فرهنگ‌های غیرایرانی و بیگانه، توجه به شاهنامه و پاسداشت رسوم آن در میان مردم بویراحمد و ممسنی نسبت به گذشته بسیار کم شده است که این کم‌لطفی را از جمله در موارد زیر می‌توان مشاهده کرد: کم شدن نام‌های شاهنامه‌ای در دهه اخیر، از بین رفتن رسم‌های شاهنامه‌ای از جمله رسم نقالی و آیین‌های پهلوانی و جوانمردی و پدرسالاری و بزرگ‌سالاری و رسم‌هایی چون بریدن گیسوان در عزاداری‌ها و مرگ عزیزان، از بین رفتن سنت کشتی گرفتن جوانان به صورت روزانه، مشاعره کودکان و دانش‌آموزان با اشعار شاهنامه فردوسی و رسم‌های بسیار دیگری که اکنون ما از آنها بی‌اطلاع هستیم. به همین دلایل نوعی سرگردانی فرهنگی و جدایی از خود حقیقی در فضا و فرهنگ این جامعه دیده می‌شود و جای بسی تأسف دارد و ضروری است که سر این گرگ بدفرنگی را قبل از این

که گوسفندان فرهنگ اصیل‌مان را بدرَد، بُرید و این سیل بنیان‌کن فرهنگی را
مهار کرد.

آنچه در این مقاله بیان شد حکایت بیت زیر می‌باشد:

شمه‌ای گفتم ز وصفش از هزار باورت ناید به نزدیکش ببین
(صابری، ۱۳۹۳: ۴۶)

نتیجه‌گیری

۱- شاهنامه فردوسی از دیرباز در زندگی مردم بویراحمد و ممسنی حضور چشم‌گیر داشته است و بر فرهنگ و جهان‌بینی و روحیه و حتی تعیین مسیر اتفاقات روزمره و جریان زندگی این قوم تأثیر مستقیم داشته است.

۲- از تأثیرات آشکار شاهنامه بر فرهنگ بویراحمد و ممسنی، نام‌های شاهنامه‌ای بسیار زیاد در این منطقه را می‌توان نام برد.

برای شناخت و تحلیل روان‌شناسانه و جامعه‌شناسانه بهتر و ریشه‌یابی جریان‌های تاریخی بویراحمد و ممسنی باید حضور شاهنامه فردوسی در این منطقه و تأثیر آن بر افراد این قوم بررسی شود.

۳- بسیاری از مکان‌های منطقه بویراحمد و ممسنی شباهت‌های جغرافیایی و اسمی با مکان‌های شاهنامه فردوسی دارند و اهالی منطقه سیر روایات شاهنامه را در این مکان‌ها دنبال می‌کنند که جای بررسی دارد.

۴- در سال‌های اخیر متأثر از هجوم فرهنگ‌های بیگانه، حضور و تأثیر شاهنامه در میان مردم بویراحمد و ممسنی کم‌رنگ شده و رو به فراموشی نهاده است که این تغییر را در کم شدن نام‌های شاهنامه‌ای در سال‌های اخیر و از بین رفتن سنت‌های شاهنامه‌ای از جمله نقالی و کم شدن روایات پهلوانی در میان جوانان و شناخت اندک نسل جدید از شاهنامه می‌توان دید.

پی‌نوشت‌ها

۱. این اسم‌ها عبارتند از: ابوالقاسم کنیه سلطانی محمود غزنوی، احمد، بتول، براهیم (ابراهیم)، بوالفضل، حسین، حمزه، حیدر، رحمان، رضوان، زرتشت، شعیب، عباس، عزیز، علی، محمد، محمود، مریم، مسیح، مصطفی، مظفر، موسی، نصر، هاشم.

۲. سرِ مایه و پیشروشان زهیر که آهو ربودی ز چنگال شیر

۳. نی محلی (نی چه، نی شه، نیشه) که اندازه آن از نی معمولی کوچک‌تر است و شیوه نواختن آن کمی تفاوت دارد و لرها آن را پیشه می‌نامند.

منابع

- ۱) آذرشب، حسین (۱۳۹۲)، مجموعه ضرب‌المثل‌های استان کهگیلویه و بویراحمد، ضرب‌المثل، تمثیل و کنایه، اصفهان: بهتا پژوهش.
- ۲) انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم (۱۳۶۳)، مردم و فردوسی: «فردوسی‌نامه»، تهران: علمی.
- ۳) انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم (۲۵۳۷)، مردم و قهرمانان شاهنامه، تهران: سروش.
- ۴) خلیفه، حسین (آبان ۱۳۹۱)، تأثیرپذیری متقابل هویت و نام، بوشهر/ مجله پیوند، شماره ۳۹۷.
- ۵) خورموجی، محمدجعفر (۱۳۸۰)، زهت‌الخبار، به تصحیح علی آل‌داوود، تهران: مجلس شورای اسلامی.
- ۶) رستگار فسائی، منصور (۱۳۸۸)، فرهنگ نام‌های شاهنامه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۷) سیاه‌پور، کشواد (۱۳۸۸)، قیام عشایر جنوب (۱۳۴۲-۱۳۴۱)، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- ۸) صابری، ذوالفقار (۱۳۹۳)، پرتوی از عشق، یاسوج: چویل.
- ۹) صفی‌نژاد، جواد (۱۳۶۸)، عشایر مرکزی ایران، تهران: امیرکبیر.
- ۱۰) غفاری، هیبت‌الله (۱۳۶۸)، ساختارهای اجتماعی عشایر بویراحمد، تهران: نشر نی.
- ۱۱) فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی و مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی.

- ۱۲) فسائی (۱۳۷۸)، فارسنامه ناصری، جلد دوم، به تصحیح منصور رستگار فسائی، تهران: امیرکبیر.
- ۱۳) مؤخر، سید محسن و نمادی، بارتایا (۱۳۹۲)، نقش و اهمیت شاهنامه فردوسی در فرهنگ گرجستان، فصلنامه پژوهشی سال ۱۰، شماره ۴۲.
- ۱۴) مستوفی، حمدالله (۱۳۸۱)، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- ۱۵) نیکروز، یوسف (۱۳۹۰)، بررسی چند واژه لُری منطقه کهگیلویه و بویراحمد در شاهنامه فردوسی / مجله بوستان ادب دانشگاه شیراز، سال سوم، شماره چهار
- 16) "In Georgia, Shahnameh is the most published and generally accepted literature classic works in Persian or Tajik language' (Moakhar, Bartaya, 2012: p15).